

## عمارة مروزی

یکی از مشاهیر گویندگان قدیم زبان فارسی که بدبختانه از گفته های او امروز چیز قابلی در دست نیست عمارة مروزی است که از شعرای اواخر عهدسامانیان و اوایل ایام جهانگیری آل سبکتکین بوده و ذکر نام و نشان و اشعار و آثار او جز در دو سه کتاب در محلی دیگر نیامده است .

نگارنده در این مقاله مختصر ذیلا در تحت چند عنوان اطلاعات متفرقی را که راجع باین گوینده قدیم المهد جمع آورده از لحاظ نظر خوانندگان محترم میگذراند و تمنی دارد که اگر قارئین گرامی مجله شرق از اشعار و احوال این شاعر اضافه بر آنچه در این مقاله مذکور است اطلاعی دارند با انتشار آن عشاق ادبیات فارسی را ممنون سازند و بروشن ساختن احوال یکنفر از استادان نظم این زبان کمکی بنمایند .

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### ۱ - اسم این شاعر

اسم و کنیه و نام پدر این شاعر فقط در کتاب لباب الالباب مذکور است و عوفی او را «ابومنصور عمارة بن محمد المروزی» می نامد (۱). تذکرة نویسان بعد از عوفی همه از روی لباب الالباب نام و نشان این شاعر را بر داشته و هیچکدام مطلب تازه ای بر مندرجات لباب الالباب نیفزوده اند . در باب تلفظ صحیح اسم این شاعر که گویا بآن تخلص نیز میکرده مختصر تردیدی است یعنی درست نمیدانیم که آنرا عمارة بفتح عین و تشدید میم یا بتخفیف میم و ضم

یا کسر عین تلفظ میکرده‌اند. عوفی از یکی از شعرای متأخر مصرع ذیل را نقل میکند و میگوید که شعرای عصر آخر او را مقتدای خود دانسته و شعر او را بجدوت صفت کرده چنانکه شاه بوعلی رجائی گوید: من خود ترا بشعر گرفتم عماره.

بقرینه این مصرع و عبارت عوفی که گوید: « عماره که در عمارت بناء ثناء مهندسی استاد بود » شاید بتوان یقین کرد که نام این شاعر عماره بکسر عین و تخفیف میم بوده است.

این کلمه در میان عرب در اعلام رجال یا بکسر عین استعمال میشده یا بضم آن و در هر دو صورت میم آن مشدد نبوده و عماره بامیم مشدد یا از اعلام جغرافیائی است و یا از اسامی مؤنث (۱) و در این صورت اخیر گویا کلمه مزبور مؤنث عمار باشد. بهر حال اگر چه قیاساً استعمال عماره بوزن علامه ( بامیم مشدد بعنوان صیغه مبالغه ) صحیح است ولی چون استعمال آن باین هیئت در اعلام رجال عربی شایع نبوده تاریخی که شاهد قطعی بدست نیاید نگارنده در اسم شاعر موضوع این مقاله عماره بامیم مخفف و عین مکسور را بر سایر شقوق آن ترجیح میدهد.

## ۲- زمان این شاعر

عوفی این شاعر را در عداد شعرای عهد سامانی می آورد و چون از او در مدح سلطان یمن الدوله محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱) نیز مدیحه ای ذکر میکند معلوم میشود که عماره اساساً از شعرای عهد سامانی بوده ولی بعد از برجیده شدن اساس حکمرانی این سلسله و طلوع کوکب غزنویان مثل کسائی بمدح سلطان محمود نیز که بدادن صلوات گزاف بشعرا شهرت داشته پرداخته است.

عوفی این قطعه را از او در مرثیه امیر ابو ابراهیم نقل می کند :

از خون او چو روی زمین لعل فام شد  
روی و فاسیه شد و چهر امید زرد  
تیغش بخواست خورد همی خون مرك را

مرك از نهیب خویش مرآن شاه را بخورد

لقب این امیر در باب الالباب (المنقص) طبع شده و نگارنده یقین دارم که این کلمه المنتصر بوده و مرحوم براون با اشتباه آنرا المنقص قرائت و چاپ کرده و یاد در نسخه اساس طبع باین هیئت مرقوم بوده است .

امیر ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب بالمنتصر برادر عبد الملك دوم آخرین پادشاه سامانی است و او با جمیع شاهزادگان سامانی بتاريخ ۳۸۹ در بخارا بدست ایلک خان اسیر شد و بشرحی که در تاریخ یمنی عتبی و تواریخ دیگر مذکور است از مجلس ایلک خان گریخت و چند سال در خراسان و ماوراء النهر باعمال و لشکریان ایلک خان و سلطان محمود میزد و میخورد تا در تاریخ ربیع الاول یاریع الاخر ۳۹۵ در بیابان مرو بدست بادیه نشینان عرب آن نواحی بقتل رسید و اساس خاندان سامانی بکشته شدن آن امیر رشید جنک آور برچیده شد. (۱)

چون قتل امیر منتصر در سال ۳۹۵ اتفاق افتاده بنا برین عمارة که مرثیه او را گفته تا این تاریخ حیات داشته ، پس اینسکه صاحب مجمع الفصحا وفات عمارة را در سال ۳۶۰ نوشته قطعاً سهو است

(۱) از اشعار فارسی این امیر در جلد اول باب الالباب ص ۲۳ در قطعه موجود است و در آنجا بجای منتصر لقب او منصور ضبط شده و آن نیز غلط است ،

بخصوص که عماره سلطان محمود را نیز مدح کرده و بتفصیلی که خواهیم گفت با او در ایام سلطنتش مربوط بوده است

### ۲- دو حکایت راجع بعمار

در کتاب اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف محمد بن منور میهنی که کمی بعد از فوت سلطان سنجر (۵۰۲) و در ایام سلطنت سلطان ابوالفتح غیاث الدین محمد بن سام غوری (۵۰۳ - ۵۹۹) تألیف شده حکایت ذیل را مؤلف آن کتاب از **خواجه ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی** (۳۵۷ - ۴۴۰) شاعر و عارف معروف نقل میکند و عین عبارت آن کتاب این است: «یک روز قوال پیش شیخ ما قدس الله روحه (یعنی خواجه ابوسعید) این بیت میخواند که:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن

تا بر دو لب ت بوسه دهم چونش بخوانی

شیخ ما از قوال پرسید که این بیت کراست گفت عماره گفته است شیخ برخاست و با جماعت صوفیان بزیارت خاک عماره شد (۱) و این حکایت را نور الدین عبد الرحمن جامی در کتاب بهارستان عیناً از اسرار التوحید نقل کرده است (۲) و کتاب اسرار التوحید بعد از فرهنگ اسدی طوسی که چندیت از اشعار او را بعنوان شاهد آورده قدیمترین کتابی است که از عماره اسم میبرد.

حکایت دیگر در کتاب **مجمع الانساب** تألیف محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای مسطور است و مجمع الانساب که بدجخانه تا کنون بطبع نرسیده کتابی است بالنسبه مختصر ولی بسیار مهر در تاریخ عمومی عالم تا عهد سلطان ابوسعیدخان بهادر چنگیزی (۷۱۶-۷۳۶)

(۱) اسرار التوحید صفحه ۳۵۰ چاپ پترزبورخ

(۲) کتاب بهارستان جامی ص ۸۴ چاپ وین

ووقایع بعد از آن پادشاه تا سال ۷۴۳ که سال اتمام نسخهٔ دومی این کتاب است .

مؤلف این کتاب در تألیف مجمع الانساب از تواریخ گذشته استفاده های بسیار کرده مخصوصاً تمام یا قسمت عمدهٔ کتاب تاریخ آل سبکتکین تألیف **ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی** (۳۸۶ - ۴۷۰) مسورخ معروف را که امروز فقط جزئی از آن باقی است در دست داشته و در ذکر تاریخ غزنویان مخصوصاً سلطان محمود و پسرش مسعود عین کلام بیهقی را نقل مینماید. از آنجمله شرحی در شعر دوستی سلطان محمود و مقدار صلاتی که شعرآ میداده در کتاب خود آورده است که در هیچیک از تواریخ معروف نیست و احتمال قوی دارد که مؤلف مجمع الانساب این فصل را هم از تاریخ بیهقی برداشته باشد و اگر بیم آن نبود که مقاله دراز شود تمام آن فصل را در اینجا ذکر میکردیم. قسمتی از آن فصل که مربوط به عماره شاعر موضوع بحث ماست بقرار ذیل میباشد:

« و در درستی قول تابجدی بود [ یعنی سلطان محمود ] که شاعری بود در مرو و نام او عماره و او هرگز از مرو بیرون نیامده بود اما شاعری که گفتمی خوب بود و روزی رباعی گفت و بامیر محمود فرستاد بغزنین پیش غلامی از غلامان امیر و گفتمی که سلطان را [ هرگاه ] وقت خوش باشد ده و آن غلام فرصت نگاه میداشت تا وقتی بشراب خوردن نشست و بحث در رباعیها میرفت و هر کس رباعی میخواندند و آن غلام آن رباعی بدست سلطان داد و آن رباعی اینست :

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای

بنفشه بوی شد از بوی آن بنفشه سرای

بنفشه هست و نیند بنفشه بوی خوریم

بیاد همت محمود شاه بار خدای

و گفتند شاعریست در مرو او را عماره میخوانند سلطان فرمود که براتی نویسد بعامل مرو تا از خزانه من دو هزار دینار بآن شاعر برسانند و اگر وفات کرده باشد بورئه او رسانند. وزیر این حکایت فراموش کرد و اگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشد غلامی که رباعی داده بود با وزیر گفت وزیر گفت تا از سلطان نپرسم بازندهم هم روزی دیگر سلطان را گفت، وزیر را بخواند ازو پرسید که آن برات که بآن شاعر کرده بودم دادی گفت توقف داشتم که دوش مست بودی سلطان فرمود تا دو هزار دینار در اشترها بار کردند و چند کس همراه او کردند و بعماره سپردند وزیر را بتدارک آن کار آن سال پانصد دینار زر مصادره فرمود گفت تا شما بدانید که سخن من یکی باشد چه در مستی چه در هوشیاری (۱).

#### ۴- اشعار او

در حکایت فوق دویستی که صاحب مجمع الانساب از عماره با اسم رباعی نقل کرده چنانکه واضح است وزن مصطلح رباعی را ندارد ولی از قرائن چنین معلوم میشود که در ابتدا هر دو بیت شعر را که دنباله نداشته و در واقع قطعه‌ای مستقل بوده است رباعی میگفتند (۲) چنانکه صاحب کتاب لباب الالباب از همین عماره دو قطعه نقل کرده است و هر دو رباعی نامیده و آن دو قطعه این است:

#### رباعی

آن می بدست آن بت سیمین من نگر  
گوئی که آفتاب پیوست با قمر

(۱) مجمع الانساب شبانکاره‌ای (خطی)

(۲) دویستی های بابا طاهر عریان راهنوز هم رباعیات بابا طاهر میگویند.

وآن ساغری که سایه یفکند می برو  
برك گل سپیدست گوئی بلاله بر  
و هم درین معنی گوید :

### رباعی

بر روی او شعاع می از رطل برفتاد  
روی لطیف و نازکش از ناز کی بخت  
می چون میان سیمین دندان او رسید  
گوئی کران ماه پروین درون نشست (۱)

اطلاق اصطلاح رباعی بر شعری که بقاء آن بر دو بیت  
بیشتر نباشد از ایرانیان و یا بقول صاحب کتاب المعجم از مستعربه  
است و همان است که آنرا در قدیم **دویتی** و **آهنک** آنرا **ترانه**  
میگفتند (۲) و از پاره ای اشارات بر می آید که رباعیات در قرون  
چهارم و پنجم هجری معمولاً بقطعاتی میگفتند که متصوفه در موقع  
سماع بآن ترنم میکردند (۳) و ترانه گوئی بمعنی جوانی کردن  
و شاد بودن و این گونه اعمال طرب آور بوده است که نقطه  
مقابل زهد و طمأنینه محسوب میشده (۴).

غیر از قطعاتی که از ابو منصور عمارة بن محمد مروزی  
قلل کردیم پنج قطعه دیگر که مجموع ابیات آنها ۹ فرد است

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۵

(۲) المعجم ص ۹۰

(۳) کتاب نشوارالمحاضره تنوخی ص ۵۴

(۴) یکی از شعرای متأخر بنام قاسم یك حالتی باین نکته اشاره کرده و گفته:

زاهد بودم ترانه گویم کردی      سرگشته بزم وباده جویم کردی  
سجاده نشین با وقاری بودم      باریچه کود کان گویم کردی

از اشعار او در لباب‌الالباب ج ۲ ص ۲۴ - ۲۵ مذکور است و در فرهنگ اسدی نیز ۳۹ بیت از او بعنوان شاهد معانی لغات آورده شده که مضمون غالب آنها وصفی و معشوق و بهاریا هجوعاصرین شاعر است و این ۳۹ بیت همه ابیات متفرق است مگر دو بیت از آنها که دنبال یکدیگر آمده و مجموع آنها قطعه ای است .  
و غیر از اینها در فرهنگهای دیگر مثل جهانگیری و مجمع‌الفرس نیز بعضی ابیات پراکنده از عماره دیده میشود .

عباس اقبال

۱۰ آذر ۱۳۰۹

معلم دارالمعلمین عالی

## غزلی از شهید بلخی

( این غزل در سفینه ای شامل نظم و نثر قدما که بخط تقی‌الدین اوحدی کاشانی مؤلف تذکره خلاصه الافکار است باسم شهید بلخی شاعر و حکیم معروف قرن چهارم ثبت آمده و از الفاظ و مضامین آن نیز پیداست که از همان دوره است )  
مرا بجان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نبرم نه بشنوم پندی  
دهنم پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سود ندارد بجای سوگندی  
شیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت  
که آرزو برساند آرزو مندی  
هزار کیک ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی  
ترا اگر ملک چینیان بدیدی روی  
نماز بردی و دینار بر پراکندی  
وگر ترا ملک هندوان بدیدی موی  
سجود کردی و بتخانهاش بر کندی  
بمنجیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
بآتش حسراتم فکند خواهندی  
ترا سلامت باد ای گل بهار و بهشت  
که سوی قبله رویت نماز خوانندی

